از عموهايت

 براي **سياووش** کوچک

نه به خاطرِ آفتاب نه به خاطرِ حماسه

به خاطرِ سايه‌ي بامِ کوچکش

به خاطرِ ترانه‌يي

                   کوچک‌تر از دست‌هاي تو

نه به خاطرِ جنگل‌ها نه به خاطرِ دريا

به خاطرِ يک برگ

به خاطرِ يک قطره

                     روشن‌تر از چشم‌هاي تو

نه به خاطرِ ديوارها ــ به خاطرِ يک چپر

نه به خاطرِ همه انسان‌ها ــ به خاطرِ نوزادِ دشمن‌اش شايد

نه به خاطرِ دنيا ــ به خاطرِ خانه‌ي تو

به خاطرِ يقينِ کوچکت

که انسان دنيايي‌ست

به خاطرِ آرزوي يک لحظه‌ي من که پيشِ تو باشم

به خاطرِ دست‌هاي کوچکت در دست‌هاي بزرگِ من

و لب‌هاي بزرگِ من

بر گونه‌هاي بي‌گناهِ تو

به خاطرِ پرستويي در باد، هنگامي که تو هلهله مي‌کني

به خاطرِ شبنمي بر برگ، هنگامي که تو خفته‌اي

به خاطرِ يک لبخند

هنگامي که مرا در کنارِ خود ببيني

به خاطرِ يک سرود

به خاطرِ يک قصه در سردترينِ شب‌ها تاريک‌ترينِ شب‌ها

به خاطرِ عروسک‌هاي تو، نه به خاطرِ انسان‌هاي بزرگ

به خاطرِ سنگ‌فرشي که مرا به تو مي‌رساند، نه به خاطرِ شاه‌راه‌هاي دوردست

به خاطرِ ناودان، هنگامي که مي‌بارد

به خاطرِ کندوها و زنبورهاي کوچک

به خاطرِ جارِ سپيدِ ابر در آسمانِ بزرگِ آرام

به خاطرِ تو

به خاطرِ هر چيزِ کوچک هر چيزِ پاک به خاک افتادند

به ياد آر

عموهايت را مي‌گويم

از مرتضا سخن مي‌گويم.

 ۱۳۳۴